فصلنامه مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی
سال نهم، شماره ۳ (پیاپی: ۳۵)، پاییز ۱۴۰۴

مطالعه جرم شناختی علل بازگشت مجدد مجرمان به رفتار بزهکارانه در ایران

محمد مرادی[۱]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۳۰
کد مقاله: ۶۶۴۷۹

چکـیده

بازگشت مجدد مجرمان به چرخه بزهکاری یکی از چالش‌های اساسی نظام عدالت کیفری در ایران است. نرخ بالای تکرار جرم در میان زندانیان آزادشده، بیانگر ناکارآمدی برنامه‌های اصلاحی و ضعف ساختارهای بازپروری است. پژوهش حاضر با هدف شناسایی و تحلیل چندلایه علل بازگشت به جرم در میان مجرمان سابق، با رویکردی بین‌رشته‌ای و مبتنی بر نظریه‌های جرم‌شناسی انجام شده است.این پژوهش به شیوه کیفی و با استفاده از روش تحلیل مضمون انجام شده است. داده‌ها از طریق مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با ۱۸ نفر از زندانیان آزادشده در سه استان ایران گردآوری گردید. مشارکت‌کنندگان به‌صورت هدفمند و با معیارهای پیشینه کیفری، سن، جنسیت و تجربه عودت به جرم انتخاب شدند. داده‌ها با استفاده از کدگذاری باز، محوری و انتخابی تحلیل شدند.تحلیل داده‌ها نشان داد که عوامل فردی (مانند اعتیاد، اختلالات روانی، ضعف مهارت‌های زندگی)، عوامل اجتماعی و محیطی (از جمله برچسب‌زنی، فقر، طرد اجتماعی، بیکاری و بی‌خانمانی)، و عوامل نهادی (نظیر ناکارآمدی ساختارهای حمایتی، آموزش‌های زندان، و نبود نهادهای بازپذیر اجتماعی) در بازگشت به جرم نقش تعیین‌کننده دارند. همچنین، یافته‌ها مؤید آن است که بازگشت به محیط‌های بزهکارخیز و نبود حمایت پس از آزادی، احتمال تکرار جرم را افزایش می‌دهد.عودت به جرم پدیده‌ای چندعاملی و نظام‌مند است که بدون اصلاح هم‌زمان در سطوح فردی، اجتماعی و نهادی مهار نخواهد شد. تدوین سیاست‌های بازپروری پایدار، تقویت نظام‌های حمایتی، و اصلاح نگرش عمومی جامعه نسبت به مجرمان سابقه‌دار از جمله الزامات پیشگیری از تکرار جرم در ایران است.

واژگـان کلـیدی: بازگشت به جرم، بازاجتماعی‌سازی، برچسب‌زنی، عوامل اجتماعی و محیطی.

۱- کارشناسی ارشد، حقوق جزا و جرم شناسی،دانشکده حقوق و علوم سیاسی،دانشگاه تهران، تهران، ایران *optimous19@gmail.com*

۱- مقدمه

بازگشت مجدد مجرمان به چرخه بزهکاری یکی از چالش‌های مهم نظام عدالت کیفری در بسیاری از کشورها، از جمله ایران، محسوب می‌شود. در حالی که نظام‌های قضایی و اصلاحی در تلاش‌اند تا با مجازات و برنامه‌های بازپروری، بزهکاران را از مسیر انحراف اجتماعی بازگردانند، آمارهای مربوط به عودت به جرم نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از زندانیان پس از آزادی، بار دیگر مرتکب جرم می‌شوند (سلیمی، ۱۳۹۸، ص. ۵۶). این پدیده که در ادبیات جرم‌شناسی با عنوان «عودت به جرم» یا «بازگشت به بزهکاری» شناخته می‌شود، نه‌تنها ناکارآمدی سیاست‌های بازپروری را آشکار می‌سازد، بلکه پیامدهای گسترده‌ای برای امنیت اجتماعی، هزینه‌های اقتصادی، و سلامت روانی جامعه به همراه دارد.در ایران نیز، با وجود اجرای برنامه‌های مختلف در حوزه توانمندسازی مجرمان آزادشده، نرخ بازگشت به جرم همچنان بالاست. بنا بر آمار سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، بیش از ۳۰ درصد از زندانیان کشور سابقه محکومیت قبلی دارند (سازمان زندان‌ها، ۱۴۰۰، ص. ۱۱). این آمار، بیانگر وجود موانع ساختاری، اجتماعی و فردی در فرآیند بازسازگاری اجتماعی مجرمان است. در واقع، خروج از زندان برای بسیاری از بزهکاران به معنای ورود به جهانی از تبعیض، طرد اجتماعی، فقر و بیکاری است که خود می‌تواند زمینه‌ساز بازگشت به رفتارهای مجرمانه شود (فتاحی و رمضانی، ۱۴۰۱، ص. ۷۹).از منظر نظری، تحلیل علل بازگشت به جرم نیازمند توجه به چندین سطح از تبیین‌های علمی است. در سطح فردی، عواملی نظیر اعتیاد، اختلالات روانی، فقدان مهارت‌های زندگی، و عدم برخورداری از حمایت‌های خانوادگی نقش مهمی ایفا می‌کنند .(Andrews & Bonta, 2010, p. 129) در سطح اجتماعی، برچسب‌زنی اجتماعی، بی‌اعتمادی نهادینه‌شده نسبت به افراد دارای سابقه کیفری، و طرد آنان از فرصت‌های شغلی و آموزشی از مهم‌ترین موانع بازگشت به زندگی سالم تلقی می‌شود .(Becker, 1963, p. 34) همچنین در سطح نهادی، ناکارآمدی ساختارهای حمایتی پس از آزادی، نبود خدمات روان‌درمانی مؤثر، و خلاهای قانونی در حمایت از بازگشت‌کنندگان، به تداوم چرخه بزهکاری دامن می‌زند (شفیعی و کریمی، ۱۴۰۰، ص. ۶۲) از جمله نظریه‌های برجسته‌ای که به تبیین این مسئله می‌پردازند، نظریه برچسب‌زنی اجتماعی است. این نظریه معتقد است که فرآیند مجرمانه تلقی شدن و نام‌گذاری اجتماعی فرد به عنوان «مجرم»، خود می‌تواند منجر به درونی‌سازی نقش مجرمانه و استمرار آن شود .(Lemert, 1951, p. 76) در این چارچوب، مجرم پس از آزادی، به دلیل انگ اجتماعی و عدم پذیرش در جامعه، ناگزیر به بازگشت به الگوهای رفتاری سابق خود می‌شود. این دیدگاه در مطالعات داخلی نیز تأیید شده است؛ برای مثال، پژوهش حسینی و احمدی (۱۳۹۹) نشان می‌دهد که تجربه طرد اجتماعی در بازگشت‌کنندگان به زندان، رابطه معناداری با ارتکاب مجدد جرم دارد (ص. ۹۵).از سوی دیگر، ساختارهای اقتصادی نیز نقش بسزایی در بازگشت مجدد به جرم ایفا می‌کنند. بیکاری، فقدان حمایت‌های مالی، و عدم دسترسی به منابع اولیه زندگی، بسیاری از مجرمان سابق را در شرایطی قرار می‌دهد که چاره‌ای جز بازگشت به رفتار بزهکارانه نمی‌یابند (Laub & Sampson, 2003, p. 142) در ایران، ضعف نظام حمایت اجتماعی و عدم تناسب مهارت‌های زندانیان با بازار کار، بر این مشکل افزوده است (زارعی و عباسی، ۱۴۰۲، ص. ۵۱) با توجه به آنچه گفته شد، بررسی جامع و چندسطحی علل بازگشت مجدد مجرمان به رفتار بزهکارانه در ایران، ضرورتی انکارناپذیر دارد. این مقاله بر آن است تا با رویکردی جرم‌شناختی، ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، و نهادی مؤثر در عودت به جرم را تحلیل کند. هدف اصلی، ارائه تصویری چندجانبه از عوامل بازدارنده بازپروری مؤثر و پیشنهاد راهکارهایی در راستای کاهش نرخ بازگشت به بزهکاری در ایران است. همچنین این پژوهش با تکیه بر داده‌های میدانی و نظریه‌های علمی، در پی آن است که به این پرسش پاسخ دهد که چرا با وجود تلاش‌های متعدد نهادهای قضایی و اجتماعی، همچنان نرخ تکرار جرم در کشور بالاست؟ و چه مداخلاتی می‌تواند این چرخه تکراری را متوقف سازد؟

۲-پیشینه پژوهش

مطالعه علل بازگشت مجدد مجرمان به رفتار بزهکارانه، موضوعی بین‌رشته‌ای است که در حوزه‌های جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و حقوق کیفری مورد توجه قرار گرفته است. بازگشت به جرم که در اصطلاح علمی تحت عنوان *Recidivism*شناخته می‌شود، در حقیقت نشانه‌ای از ناکارآمدی سیاست‌های کیفری، فرآیندهای بازپروری و ساختارهای اجتماعی در بازگرداندن مجرمان به زندگی عادی تلقی می‌شود .(Andrews & Bonta, 2010, p. 254) پیشینه پژوهش‌های داخلی و خارجی در این حوزه نشان می‌دهد که بازگشت به جرم پدیده‌ای چندعاملی است و تبیین آن نیازمند بررسی همزمان عوامل فردی، نهادی، ساختاری و محیطی است.

از جمله پژوهش‌های کلاسیک در این زمینه می‌توان به مطالعه سامپسون و لاوب (۲۰۰۳) اشاره کرد که در کتاب *Shared Beginnings, Divergent Lives*، روند زندگی نوجوانان بزهکار را تا سنین میانسالی دنبال کردند و دریافتند که پیوندهای اجتماعی قوی نظیر ازدواج، اشتغال پایدار و آموزش، در کاهش احتمال بازگشت به جرم نقش بسزایی دارند (Laub & Sampson, 2003, pp. 112–137).آن‌ها تأکید می‌کنند که نبود چنین پیوندهایی، مجرمان را در مدار انزوای اجتماعی و رفتار

بزهکارانه نگه می‌دارد.در مطالعه‌ای دیگر، Travis (2005)به بررسی فرآیند بازگشت زندانیان به جامعه پرداخت و نشان داد که چالش‌های ساختاری نظیر دسترسی محدود به مسکن، خدمات بهداشتی، و آموزش، نقش عمده‌ای در بازگشت مجدد به جرم ایفا می‌کند. وی بر این باور است که سیاست‌های بازپروری باید به فراتر از دیوارهای زندان نگاه کرده و به طراحی ساختارهای حمایتی پس از آزادی بپردازند.(Travis, 2005, p. 89) همچنین در پژوهش Petersilia (2003) تحت عنوان *When Prisoners Come Home*، نشان داده شده است که یکی از موانع اصلی در فرآیند بازاجتماعی‌شدن مجرمان، برچسب‌زنی اجتماعی و تبعیض در بازار کار است. این پژوهشگر بیان می‌کند که حتی در جوامع توسعه‌یافته، نهادهای اقتصادی و مدنی اغلب افراد دارای سابقه کیفری را طرد می‌کنند و آنان را در موقعیتی آسیب‌پذیر نسبت به بازگشت به جرم قرار می‌دهند .(Petersilia, 2003, p. 115)در ایران نیز مطالعات متعددی در سال‌های اخیر به بررسی بازگشت مجدد مجرمان پرداخته‌اند. برای مثال، پژوهش حسینی و احمدی (۱۳۹۹) نشان داد که متغیرهایی مانند بیکاری، اعتیاد، و فقدان حمایت خانواده، تأثیر مستقیم و معناداری بر بازگشت زندانیان آزادشده به زندان دارد. یافته‌های این تحقیق بیانگر آن است که مجرمان در غیاب حمایت‌های ساختاری و روانی، در برابر فشارهای اجتماعی و اقتصادی تاب‌آوری کافی نداشته و بار دیگر مرتکب بزه می‌شوند (همان:۹۷).مطالعه فتاحی و رمضانی (۱۴۰۱) نیز با رویکرد کیفی به بررسی تجارب زیسته زندانیان آزادشده پرداخته است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که طرد اجتماعی، انگ‌زنی مداوم از سوی جامعه، و بی‌اعتمادی نهادهای عمومی نسبت به این افراد، احساس ناامیدی و بی‌هویتی را در آن‌ها تقویت می‌کند و این امر زمینه‌ساز بازگشت به جرم می‌شود (همان: ۸۳).از سوی دیگر، شفیعی و کریمی (۱۴۰۰) در مطالعه‌ای پیمایشی با جامعه آماری ۲۵۰ نفر از زندانیان سابق، تأثیر عوامل نهادی را مورد بررسی قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که نبود برنامه‌های منسجم بازپروری، ناکارآمدی آموزش‌های فنی‌حرفه‌ای در زندان، و عدم پیگیری وضعیت پس از آزادی، از جمله عوامل کلیدی در بازگشت به جرم هستند (همان:۶۵).در پژوهشی دیگر، زارعی و عباسی (۱۴۰۲) به نقش سیاست‌های حمایتی پس از آزادی پرداختند. آن‌ها با بررسی وضعیت ۱۵۰ زندانی آزادشده در سه استان کشور دریافتند که تنها ۱۸ درصد از افراد پس از آزادی از خدمات بازتوانی روانی یا شغلی بهره‌مند شده‌اند و مابقی فاقد هرگونه حمایت نهادی بوده‌اند. این پژوهش بر لزوم ایجاد شبکه‌های حمایتی دولتی و غیردولتی تأکید دارد (ص. ۵۳).مروری بر مطالعات انجام‌شده حاکی از آن است که اغلب پژوهش‌ها، چه در سطح داخلی و چه خارجی، بر اهمیت عوامل اجتماعی و ساختاری در بازگشت به جرم تأکید دارند. در واقع، آن‌گونه که Lemert (1951)در نظریه «جرم اولیه و ثانویه» تبیین می‌کند، جرم اولیه ممکن است ناشی از شرایط فردی یا محیطی باشد، اما جرم ثانویه نتیجه مستقیم واکنش جامعه نسبت به مجرم و فرایند برچسب‌زنی است .(p. 78) این نکته در پژوهش‌های داخلی نیز به خوبی دیده می‌شود، به‌ویژه در مواردی که به نقش تبعیض شغلی، نگاه منفی کارفرمایان، و طرد اجتماعی اشاره شده است.با این حال، باید به خلأهای موجود در پیشینه داخلی نیز توجه داشت. نخست آن‌که بسیاری از مطالعات داخلی بر اساس داده‌های محدود و نمونه‌های کوچک انجام شده‌اند و فاقد تعمیم‌پذیری ملی‌اند. دوم آن‌که در اغلب پژوهش‌ها، رویکردهای نظری کلاسیک مورد استفاده قرار گرفته و استفاده از نظریه‌های نوین جرم‌شناسی مانند نظریه‌های پست‌مدرن، تحلیل زیستی–اجتماعی یا نظریه‌های میان‌رشته‌ای کمتر دیده می‌شود.نکته مهم دیگر آن است که ارتباط متقابل میان عوامل مختلف کمتر مورد توجه بوده و بیشتر مطالعات به صورت خطی به تبیین علل بازگشت به جرم پرداخته‌اند. این در حالی است که بازگشت به جرم معمولاً ناشی از برهم‌کنش پیچیده‌ای میان عوامل فردی (مانند اعتیاد یا اختلالات روانی)، عوامل ساختاری (مانند فقر یا بیکاری)، و عوامل نهادی (مانند ناکارآمدی نظام بازپروری) است.

۳-مبانی نظری پژوهش

۳-۱-نظریه جامعه شناختی برچسب‌زنی و بازگشت به جرم

نظریه برچسب‌زنی (*Labeling Theory*) یکی از رویکردهای مهم در جرم‌شناسی انتقادی و جامعه‌شناسی انحراف است که با تمرکز بر واکنش اجتماعی به رفتار بزهکارانه، تحلیل متفاوتی از تکرار جرم ارائه می‌دهد. برخلاف نظریه‌های سنتی که علت بزهکاری را در درون فرد یا در ساختارهای کلان جست‌وجو می‌کردند، نظریه برچسب‌زنی بر فرایندهای اجتماعی و تعاملاتی تمرکز دارد که طی آن، فرد به عنوان «مجرم» شناخته شده و این نقش را درونی می‌سازد .(Becker, 1963 :34) از این منظر، بزهکاری نه صرفاً نتیجه ویژگی‌های فردی یا شرایط محیطی، بلکه محصول رابطه‌ای اجتماعی است که در آن جامعه به فرد هویتی انحرافی می‌بخشد.نخستین طرح مفهومی این نظریه به آثار افرادی چون فرانک تاننبام و ادوین لمرت بازمی‌گردد. لمرت (۱۹۵۱) میان دو نوع بزهکاری تمایز قائل می‌شود :*جرم اولیه*، که ممکن است اتفاقی، واکنشی یا ناشی از شرایط خاص باشد، و *جرم ثانویه*، که ناشی از واکنش‌های اجتماعی نسبت به رفتار اولیه و درونی‌سازی نقش مجرمانه است .(Lemert, 1951: 76) این فرآیند بدین‌گونه عمل می‌کند که پس از ارتکاب جرم اولیه و شناسایی شدن به‌عنوان مجرم، فرد با برچسب اجتماعی «بزهکار» مواجه می‌شود؛ این برچسب نه‌تنها برداشت دیگران را نسبت به او تغییر می‌دهد، بلکه برداشت فرد از خود را نیز دگرگون می‌سازد و

موجب می‌شود که شخص نقش مجرمانه را درونی کرده و در چرخه انحراف باقی بماند.(Goffman, 1963: 42) بر اساس این دیدگاه، زندان به‌عنوان نهادی که قرار است به اصلاح مجرمان بپردازد، عملاً با برچسب‌زنی رسمی، فرآیند مجرمانه شدن ثانویه را تسریع می‌کند. نهادهای قضایی، رسانه‌ها، پلیس و حتی خانواده و جامعه، با تأکید بر هویت گذشته فرد، مانع بازسازی هویت جدید او می‌شوند. به همین دلیل، بسیاری از زندانیان پس از آزادی با محدودیت‌های جدی در دسترسی به اشتغال، تحصیل، خدمات رفاهی و حتی تعاملات انسانی روبه‌رو می‌شوند و این عوامل آنان را به سوی رفتارهای بزهکارانه سوق می‌دهد (Braithwaite, 1989: 72). در زمینه بازگشت به جرم، نظریه برچسب‌زنی ابزار تحلیلی نیرومندی برای درک چرایی بازتولید رفتار مجرمانه در میان زندانیان سابق فراهم می‌سازد. افرادی که پس از آزادی از زندان برچسب «مجرم» را با خود حمل می‌کنند، اغلب در تعاملات اجتماعی با تبعیض، طرد و بی‌اعتمادی مواجه می‌شوند. این تجربه‌های طردشدگی باعث می‌شود که نه‌تنها فرصت‌های بازگشت به زندگی عادی از بین برود، بلکه فرد به دلیل عدم تعلق اجتماعی، پیوند دوباره‌ای با جوامع بزهکارانه برقرار کرده و در مسیر تکرار جرم قرار گیرد.(Schur, 1971: 59) در پژوهش‌های انجام‌شده در ایران نیز اثرات منفی برچسب‌زنی بر بازگشت به جرم تأیید شده است. به عنوان مثال، حسینی و احمدی (۱۳۹۹) در تحقیقی کیفی از تجربه‌های زندانیان آزادشده دریافتند که نگاه منفی جامعه به افراد دارای سابقه کیفری، باعث کناره‌گیری تدریجی آنان از نهادهای رسمی و بازگشت به گروه‌های حاشیه‌ای و بعضاً بزهکار می‌شود (ص. ۹۳). آنان تأکید می‌کنند که فقدان سیاست‌های «بازاجتماعی‌سازی» و تمرکز صرف بر مجازات، بدون در نظر گرفتن ابعاد اجتماعی هویت، باعث تکرار جرم در میان بسیاری از زندانیان آزادشده می‌شود.همچنین در مطالعه‌ای که توسط شفیعی و کریمی (۱۴۰۰) انجام شده، نشان داده شده است که عدم پذیرش اجتماعی از سوی خانواده، محیط کار و نهادهای دولتی، پس از آزادی فرد از زندان، یکی از مهم‌ترین دلایل بازگشت به رفتارهای مجرمانه است. این پژوهشگران پیشنهاد می‌کنند که سیاست‌گذاران به جای تأکید صرف بر مجازات، به طراحی سازوکارهای «بازبرچسب‌زدایی» بپردازند تا امکان بازسازی هویت اجتماعی مجرمان فراهم شود (ص. ۶۷).با وجود قوت‌های تبیینی این نظریه، باید به برخی محدودیت‌های آن نیز اشاره کرد. نظریه برچسب‌زنی عمدتاً بر واکنش‌های اجتماعی متمرکز است و کمتر به عوامل فردی نظیر اختلالات روانی، سوابق خانوادگی یا ساختارهای اقتصادی توجه دارد. همچنین این نظریه فرض را بر این می‌گذارد که هر فردی که برچسب بگیرد، الزماً نقش مجرمانه را درونی می‌کند، در حالی‌که پژوهش‌های تجربی نشان داده‌اند برخی از افراد با وجود تحمل فشارهای اجتماعی، مسیر قانون‌مداری را انتخاب می‌کنند(Akers, 1998) بزهکاری پس از آزادی است، به‌ویژه در جوامعی مانند ایران که در آن ساختارهای اجتماعی و نهادی با موانع جدی برای ادغام مجدد زندانیان مواجه‌اند.بر همین اساس، طراحی سیاست‌های مبتنی بر کاهش برچسب‌زنی، ایجاد سازوکارهای حمایتی شغلی، آموزشی و روانی، و تقویت گفت‌وگوی اجتماعی درباره بازاجتماعی‌سازی مجرمان، می‌تواند گامی مهم در کاهش بازگشت به جرم باشد.

۳-۲-نظریه فشار و تکرار بزهکاری

نظریه فشار یا فشار اجتماعی (*Strain Theory*) یکی از نظریه‌های مهم جامعه‌شناسی انحراف است که ریشه‌های آن به آثار رابرت مرتن در دهه ۱۹۳۰ بازمی‌گردد. این نظریه تلاش دارد تا رفتارهای انحرافی و مجرمانه را به‌عنوان واکنش‌هایی نسبت به ناکامی در دستیابی به اهداف فرهنگی جامعه تبیین کند. در این چارچوب، مرتن (۱۹۳۸) معتقد بود که ساختار اجتماعی ممکن است فشارهایی بر افراد وارد آورد که آنان را به سوی انحراف سوق دهد، به‌ویژه زمانی که ابزارهای مشروع دستیابی به موفقیت اقتصادی یا اجتماعی برای آنان فراهم نباشد.(Merton, 1938: 676) مطابق دیدگاه مرتن، جامعه مدرن ارزش‌هایی چون موفقیت مالی، منزلت اجتماعی و استقلال را تشویق می‌کند، اما فرصت‌های برابر برای رسیدن به این اهداف فراهم نمی‌سازد. در نتیجه، افرادی که در طبقات پایین‌تر اجتماعی قرار دارند و دسترسی کمتری به ابزارهای قانونی موفقیت دارند، ممکن است برای تحقق اهداف فرهنگی جامعه، به راهکارهای غیرقانونی یا انحرافی متوسل شوند. مرتن برای توضیح واکنش افراد به فشار اجتماعی، پنج روش انطباقی را معرفی می‌کند: هم‌نوایی، نوآوری، عقب‌نشینی، آیین‌گرایی، و شورش؛ که «نوآوری» در این میان بیشترین ارتباط را با بزهکاری دارد.(Merton, 1957: 144) در توسعه نظریه مرتن، رابرت آگنیو (۱۹۹۲) با ارائه نظریه فشار عمومی (*General Strain Theory*) ابعاد روانی و احساسی فشار را نیز وارد چارچوب تحلیل کرد. آگنیو بیان می‌کند که فشار فقط محدود به ناکامی اقتصادی نیست، بلکه شامل تجربه‌های منفی زندگی مانند طرد اجتماعی، سوءرفتار، و احساس بی‌عدالتی نیز می‌شود. این فشارها زمانی که فرد فاقد توانایی مقابله مثبت با آن‌ها باشد، ممکن است به خشم، یأس و رفتار مجرمانه منجر شود (Agnew, 1992: 59). در رابطه با بازگشت به جرم، نظریه فشار چارچوبی تحلیلی برای درک این پدیده فراهم می‌کند. مجرمان آزادشده پس از زندان معمولاً با مجموعه‌ای از فشارهای ساختاری و روانی مواجه‌اند: از جمله فقدان شغل، بی‌خانمانی، تبعیض اجتماعی، برچسب‌زنی، و نبود حمایت‌های نهادی. این شرایط فرد را در موقعیتی قرار می‌دهد که مشابه فشار اولیه‌ای است که ممکن است موجب ارتکاب نخستین جرم شده باشد، و در غیاب مکانیزم‌های حمایتی، احتمال تکرار جرم افزایش می‌یابد (Broidy & Agnew, 1997:

.(285در پژوهش‌های خارجی، شواهد متعددی بر تأثیر فشار اجتماعی و اقتصادی بر عودت به جرم تأکید داشته‌اند. برای نمونه، مطالعه لیندا میلر و همکاران (۲۰۱۶) نشان داد که زندانیان سابقی که پس از آزادی دسترسی محدودی به بازار کار و مسکن دارند، در مقایسه با سایرین، احتمال بیشتری برای ارتکاب مجدد جرم دارند. در این تحقیق، عوامل اقتصادی مانند فقر، نابرابری درآمد، و محرومیت مکانی به‌عنوان مهم‌ترین محرک‌های فشار اجتماعی شناسایی شدند.(Miller et al., 2016: 38) در ایران نیز پژوهش‌های متعددی تأثیر فشارهای ساختاری بر بازگشت به جرم را بررسی کرده‌اند. حسینی و احمدی (۱۳۹۹) در پژوهشی تجربی دریافتند که بیش از ۶۵ درصد زندانیان آزادشده، طی شش ماه اول پس از آزادی، با بیکاری و مشکلات معیشتی مواجه‌اند و این فشارها عامل اصلی بازگشت آنان به رفتارهای بزهکارانه تلقی می‌شود (ص. ۹۱). در همین راستا، فتاحی و رمضانی (۱۴۰۱) در مطالعه‌ای کیفی، تجربه زیسته زندانیان را از فقر، تحقیر اجتماعی، و احساس بی‌عدالتی تحلیل کردند و نتیجه گرفتند که فشار روانی ناشی از طرد اجتماعی و بی‌پناهی، نقشی کلیدی در تصمیم‌گیری برای تکرار جرم دارد (همان:۸۵) .همچنین شفیعی و کریمی (۱۴۰۰) در بررسی جامعه‌آماری ۲۵۰ زندانی سابق در استان تهران نشان دادند که نبود فرصت‌های شغلی، عدم مهارت‌افزایی واقعی در زندان، و نبود نظام پیگیری پس از آزادی، مهم‌ترین عوامل ساختاری در بازگشت به جرم هستند. آن‌ها بر مبنای نظریه آگنیو، نتیجه گرفتند که استرس مزمن ناشی از نابرابری اجتماعی بدون وجود راهکارهای قانونی برای تخلیه آن، به بروز رفتارهای تکراری بزهکارانه می‌انجامد (همان:۶۸).نظریه فشار همچنین اهمیت ویژه‌ای برای سیاست‌گذاری کیفری دارد. اگر سیاست‌گذاران بخواهند بازگشت به جرم را کاهش دهند، باید بر کاهش فشارهای اجتماعی و اقتصادی تمرکز کنند؛ از جمله با ارائه آموزش‌های شغلی مؤثر در زندان، ایجاد فرصت‌های شغلی ویژه برای زندانیان آزادشده، حذف سوابق کیفری از فرآیند استخدام در موارد خاص، و فراهم کردن مسکن حمایتی. به بیان آگنیو، سیاست کیفری باید از تمرکز صرف بر «واکنش به جرم» عبور کرده و به «پیشگیری از فشارهای جرم‌زا» معطوف شود.(Agnew, 2006: 13) با وجود قوت‌های این نظریه، منتقدان معتقدند که نظریه فشار، در تحلیل رفتار بزهکارانه اقشار مرفه و افرادی با موقعیت اجتماعی بالا، ناکارآمد است. همچنین این نظریه نسبت به عوامل روان‌شناختی، فرهنگی و انگیزشی بزهکاری حساسیت کمتری دارد و فشار را بیشتر در سطح ساختارهای کلان تحلیل می‌کند. با این حال، در زمینه بازگشت به جرم، به‌ویژه در جوامعی که نابرابری اقتصادی و بی‌عدالتی ساختاری فراگیر است، نظریه فشار ابزاری قدرتمند برای تحلیل چرخه بزهکاری به‌شمار می‌آید.در مجموع، استفاده از نظریه فشار در این پژوهش به ما اجازه می‌دهد که بازگشت مجدد مجرمان به رفتار بزهکارانه را نه صرفاً به عنوان «تکرار جرم» توسط یک فرد منحرف، بلکه به عنوان «پاسخ اجتماعی» به فشارهای بیرونی و ناکامی در سازگاری با ساختارهای مشروع جامعه تحلیل کنیم. این رویکرد می‌تواند به درک دقیق‌تر از ریشه‌های ساختاری بزهکاری مکرر در ایران کمک کرده و مسیرهای سیاست‌گذاری مؤثر را روشن سازد.

۳-۳-نظریه یادگیری اجتماعی و تکرار رفتار بزهکارانه

نظریه یادگیری اجتماعی (*Social Learning Theory*) یکی از نظریه‌های مهم در تحلیل چرایی بروز و تکرار رفتارهای مجرمانه است. این نظریه که ابتدا توسط ادوین ساترلند با عنوان «هم‌نشینی افتراقی» معرفی شد و سپس توسط رونالد آکرز توسعه یافت، بر این اصل استوار است که رفتار مجرمانه همانند سایر رفتارهای انسانی، از طریق یادگیری در تعاملات اجتماعی آموخته می‌شود .(Sutherland, 1947: 5; Akers, 1998: 77) به عبارت دیگر، مجرمانه بودن یا نبودن یک رفتار، نتیجه تعامل فرد با دیگران و محیط اجتماعی پیرامون اوست که در آن مفاهیم، نگرش‌ها، انگیزه‌ها و تکنیک‌های ارتکاب جرم فراگرفته می‌شوند.ساترلند در نظریه هم‌نشینی افتراقی تأکید داشت که بزهکاری زمانی پدید می‌آید که فرد در معرض ارزش‌ها و نگرش‌هایی قرار گیرد که از قانون‌گریزی حمایت می‌کنند. او معتقد بود که اگر فرد بیشتر با کسانی در تماس باشد که ارتکاب جرم را تأیید می‌کنند تا کسانی که آن را نفی می‌کنند، احتمال گرایش او به بزهکاری افزایش می‌یابد .(Sutherland, 1947:10) این تئوری با تمرکز برتعاملات بین‌فردی، توجه را از عوامل صرفاً ساختاری به شبکه‌های اجتماعی معطوف کرد.رونالد آکرز با توسعه این نظریه، مفهوم «یادگیری اجتماعی» را با عناصر رفتاری و روان‌شناسی تقویت کرد. وی چهار عنصر اصلی برای تبیین رفتار بزهکارانه برشمرد: ۱) هم‌نشینی افتراقی، ۲) تعریف‌های مساعد با جرم، ۳) تقویت افتراقی، و ۴) یادگیری از طریق مشاهده .(Akers, 1998, pp. 81–99)به‌طور خلاصه، فرد در تعامل با دیگران، نگرش‌هایی مساعد با ارتکاب جرم کسب می‌کند، از آن‌ها تقلید می‌کند، و در صورتی که این رفتارها از سوی گروه‌های مرجع تقویت شوند، آن‌ها را تکرار خواهد کرد.کاربرد این نظریه در تبیین بازگشت مجدد به جرم بسیار حائز اهمیت است. زندانیانی که پس از آزادی، به دلایل گوناگون از جمله طرد اجتماعی، فقر، یا بی‌سرپناهی، ناگزیر به بازگشت به محیط‌های قبلی خود می‌شوند، اغلب دوباره در معرض همان روابط اجتماعی بزهکارانه‌ای قرار می‌گیرند که پیش‌تر موجب ارتکاب جرم شده بود. این چرخه بازتولید اجتماعی بزهکاری، از منظر نظریه یادگیری اجتماعی، نتیجه استمرار تماس با الگوهای مجرمانه و تقویت مجدد آن‌هاست(Matsueda, 1988) پژوهش‌های خارجی این دیدگاه را تأیید می‌کنند. برای نمونه، در مطالعه‌ای توسط Warr (2002) نشان داده شد که بازگشت زندانیان به محله‌هایی با نرخ بالای

بزهکاری، احتمال تکرار جرم را به‌طور قابل‌توجهی افزایش می‌دهد. این تأثیر به‌ویژه در میان جوانانی که فاقد پیوندهای اجتماعی حمایتی هستند، شدیدتر است. همچنین تحقیق Laub و Sampson (2003) بر اهمیت تعامل با شبکه‌های اجتماعی سالم در جلوگیری از بازگشت به جرم تأکید دارد و نشان می‌دهد که ازدواج، اشتغال پایدار، و روابط خانوادگی سالم می‌توانند نقش بازدارنده در برابر یادگیری مجدد رفتارهای بزهکارانه ایفا کنند.در ایران نیز یافته‌های پژوهشی مشابهی به‌دست آمده است. حسینی و احمدی (۱۳۹۹) در پژوهش خود بر اساس مصاحبه با زندانیان آزادشده، بیان کردند که بازگشت به روابط پیشین با دوستان یا خانواده‌هایی که خود درگیر فعالیت‌های غیرقانونی هستند، مهم‌ترین عامل تکرار جرم است. این پژوهشگران بر این باورند که نبود الگوهای مثبت رفتاری و حمایتی در جامعه، فضای مناسبی برای «یادگیری دوباره» رفتار بزهکارانه فراهم می‌آورد (ص. ۹۴).مطالعه شفیعی و کریمی (۱۴۰۰) نیز نشان می‌دهد که زندانیان آزادشده معمولاً در بازگشت به جامعه، با فقدان حمایت از سوی نهادهای رسمی مواجه‌اند و ناچار به اتکا به شبکه‌های غیررسمی هستند؛ شبکه‌هایی که در بسیاری از موارد، خود حاوی عناصر انحرافی‌اند. آنان نتیجه می‌گیرند که بازگشت به جرم اغلب حاصل بازتولید تعاملات انحرافی در شرایط خلأ حمایت‌های اجتماعی مثبت است (ص. ۷۰).از منظر سیاست‌گذاری، نظریه یادگیری اجتماعی راهکارهایی نیز برای پیشگیری از بازگشت به جرم ارائه می‌دهد. مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: ۱) قطع یا تضعیف روابط مجرمانه پیشین؛ ۲) ایجاد فرصت‌های تعامل اجتماعی مثبت مانند گروه‌های خودیاری، مشاوره‌های گروهی، یا پیوستن به جوامع دینی و داوطلبانه؛ ۳) طراحی برنامه‌های آموزشی و حرفه‌ای با محتوای اخلاقی و اجتماعی در زندان؛ و ۴) تقویت نقش خانواده و جامعه در فرآیند بازاجتماعی‌سازی

با وجود قوت‌های تبیینی نظریه یادگیری اجتماعی، برخی محدودیت‌ها نیز برای آن در نظر گرفته شده است. از جمله، این نظریه کمتر به انگیزش‌های درونی یا روان‌شناختی فرد در تصمیم‌گیری مجرمانه توجه دارد و در بسیاری از موارد، نقش ساختارهای اجتماعی مانند فقر، نابرابری، یا سیاست‌های کیفری را نادیده می‌گیرد. همچنین، تأکید بیش‌ازحد بر محیط اجتماعی ممکن است به تقلیل‌گرایی بینجامد. با این‌حال، به‌دلیل تأکید بر نقش رابطه و تجربه، این نظریه همچنان یکی از مؤثرترین چارچوب‌های مفهومی در تحلیل بازگشت به جرم محسوب می‌شود.در جمع‌بندی، نظریه یادگیری اجتماعی با تمرکز بر نقش تعاملات اجتماعی، گروه‌های مرجع و تقویت رفتار، تحلیل دقیقی از چرایی بازگشت مجدد به بزهکاری ارائه می‌دهد. در بستر ایران که بازگشت زندانیان به محیط‌های حاشیه‌نشین، بزهکارخیز و فاقد ساختار حمایتی رواج دارد، این نظریه می‌تواند به‌عنوان چارچوبی تحلیلی برای شناخت دینامیک چرخه‌های انحراف اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد.

۴-بحث و یافته‌ها

یافته‌های به‌دست‌آمده از تحلیل داده‌های میدانی پژوهش حاضر نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از عوامل فردی در شکل‌گیری و تکرار رفتار بزهکارانه نقش قابل‌توجهی ایفا می‌کنند. این عوامل شامل اعتیاد، اختلالات روانی، ضعف در مهارت‌های زندگی، تجارب زیسته دوران کودکی، سطح پایین تحصیلات، و بی‌انگیزگی نسبت به تغییر است. گرچه نمی‌توان این متغیرها را به‌تنهایی عامل بازگشت به جرم دانست، اما تحلیل داده‌ها حاکی از آن است که در غیاب مداخلات حمایتی و بازپروری، این عوامل به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم فرد را در معرض ارتکاب مجدد بزه قرار می‌دهند. مصاحبه‌ها نشان می‌دهد که بیش از ۶۰ درصد پاسخ‌دهندگان سابقه مصرف مواد مخدر قبل یا بعد از زندان را داشته‌اند. بسیاری از آنان عنوان کردند که اعتیاد، هم انگیزه ارتکاب جرم را فراهم می‌کند (مانند سرقت برای تأمین هزینه مواد) و هم پس از آزادی، امکان بازگشت به زندگی عادی را کاهش می‌دهد. این یافته با نتایج مطالعات قبلی هم‌راستا است. به‌طور خاص، آندروز و بونتا (۲۰۱۰) بیان می‌کنند که اعتیاد یکی از پیش‌بینی‌کننده‌های اصلی رفتار مجرمانه و تکرار جرم در میان بزهکاران است .(Andrews & Bonta, 2010: 172) در این پژوهش نیز پاسخ‌گوی شماره ۸ (۳۵ ساله، سابقه سه بار زندان) عنوان کرد: »تا زمانی که مواد مصرف می‌کردم، نمی‌تونستم از جرم فاصله بگیرم. حتی زندان هم کمک نکرد که ترک کنم. بعد آزادی دوباره رفتم دنبال مواد، بعد هم دزدی...»

-اختلالات روانی و بی‌ثباتی رفتاری

یکی دیگر از عوامل مؤثر در بازگشت به جرم، اختلالات روانی گزارش‌شده در میان شرکت‌کنندگان است. حدود ۲۵ درصد افراد به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از تجربه افسردگی، اضطراب شدید، پرخاشگری مزمن یا PTSD ناشی از خشونت دوران کودکی یا تجربه زندان سخن گفتند. پژوهش بروجردی و کیانی (۱۴۰۰) نیز نشان داده است که اختلالات روان‌شناختی درمان‌نشده در زندانیان آزادشده، احتمال ارتکاب مجدد جرم را دو تا سه برابر افزایش می‌دهد. با این حال، هیچ‌یک از افراد مصاحبه‌شونده در این تحقیق، پس از آزادی از خدمات روان‌درمانی دولتی بهره‌مند نشده بودند.

-فقدان مهارت‌های زندگی و کنترل تکانه

ضعف در مهارت‌های ارتباطی، خودکنترلی، تصمیم‌گیری، و حل مسئله از دیگر ویژگی‌های بارز در میان پاسخ‌دهندگان بود. بسیاری از آنان ابراز داشتند که در مواجهه با تعارض‌ها، فشارهای محیطی یا تصمیم‌گیری‌های دشوار، به رفتارهای آنی، خشونت‌آمیز

یا غیرقانونی روی آورده‌اند. در این زمینه، یافته‌های پژوهش با مدل شناختی–رفتاری آندروز و بونتا (۲۰۱۰) همخوانی دارد که می‌گوید: ضعف در مهارت‌های شناختی اجتماعی و کنترل تکانه، از پیش‌بینی‌کننده‌های بازگشت به بزهکاری است (Andrews & Bonta, 2010: 213). پاسخ‌گوی شماره ۱۲ (۲۹ ساله، سابقه دو بار سرقت) اظهار داشت:

«وقتی از زندان اومدم بیرون، نمی‌دونستم چجوری باید کار پیدا کنم، چطور با آدما حرف بزنم. زود عصبانی می‌شدم. آخرش هم دوباره زدم بیرون و دست به خلاف زدم...»

-تجربه‌های دوران کودکی و زمینه‌سازی برای انحراف

یافته‌ها نشان داد که بخش قابل‌توجهی از شرکت‌کنندگان، دوران کودکی دشواری داشته‌اند. این تجربه‌ها شامل خشونت خانوادگی، فقر شدید، بی‌سرپرستی یا بدسرپرستی، و حضور در محیط‌های جرم‌خیز بوده است. این موارد به‌عنوان عوامل زمینه‌ساز بروز رفتارهای مجرمانه در نوجوانی و استمرار آن در بزرگ‌سالی شناسایی شدند. در این رابطه، نظریه مسیر زندگی مجرمانه (Laub & Sampson, 2003) تأکید دارد که تجارب کودکی در شکل‌گیری رفتار بزهکارانه و احتمال تداوم آن نقش بنیادی ایفا می‌کند.

-تحصیلات پایین و فقدان فرصت‌های شغلی

تحلیل داده‌ها حاکی از آن است که بیش از ۷۰ درصد پاسخ‌دهندگان دارای تحصیلات پایین‌تر از دیپلم بودند و هیچ‌گونه مهارت تخصصی برای اشتغال نداشتند. همین مسئله پس از آزادی آنان را در موقعیتی قرار می‌دهد که فاقد حداقل‌های لازم برای ادغام در بازار کار باشند. پژوهش زارعی و عباسی (۱۴۰۲) نیز نشان می‌دهد که سطح تحصیلات و مهارت‌های فنی رابطه معناداری با احتمال بازگشت به جرم دارد.

-احساس بی‌انگیزگی و درماندگی روانی

نکته‌ای که در اغلب مصاحبه‌ها تکرار شد، احساس بی‌انگیزگی، ناامیدی، و شکست‌پذیری در برابر چالش‌های پس از آزادی بود. زندانیان آزادشده اغلب باور داشتند که تغییر امکان‌پذیر نیست یا جامعه آنان را هرگز نخواهد پذیرفت. این ذهنیت خودمحدودکننده، در کنار عوامل عینی، احتمال بازگشت به جرم را تقویت می‌کند.آکرز (۱۹۹۸) در نظریه یادگیری اجتماعی اشاره می‌کند که باورها و نگرش‌های فرد نسبت به خود و محیط، بخشی از چرخه یادگیری انحراف محسوب می‌شوند.

- عوامل اجتماعی و محیطی بازتولیدکننده بزهکاری

بر پایه تحلیل داده‌های میدانی این پژوهش، عوامل اجتماعی و محیطی نقشی بسیار مهم در بازگشت مجدد افراد به چرخه بزهکاری دارند. یافته‌ها نشان می‌دهد که طرد اجتماعی، برچسب‌زنی، فقر، بیکاری، بی‌خانمانی، تبعیض در خدمات اجتماعی، و نبود فرصت‌های برابر در محیط‌های پس از آزادی، نه‌تنها مانع بازاجتماعی‌سازی زندانیان می‌شود، بلکه عملاً آنان را به تکرار جرم سوق می‌دهد. این نتایج با ادبیات نظری و تجربی پیشین در حوزه جرم‌شناسی همخوانی دارد.اکثریت قابل توجهی از مصاحبه‌شوندگان (حدود ۷۵٪) گزارش کردند که پس از آزادی با نوعی طرد اجتماعی مواجه شده‌اند؛ از قطع رابطه با اعضای خانواده و بستگان گرفته تا بی‌اعتمادی از سوی همسایگان، کارفرمایان، و نهادهای عمومی. این طرد، به‌ویژه زمانی که با برچسب «مجرم» همراه است، هویت اجتماعی فرد را تضعیف کرده و احساس تعلق به جامعه را کاهش می‌دهد. بر اساس نظریه پیوند اجتماعی هیرشی، هنگامی که پیوند فرد با جامعه سست می‌شود، احتمال گرایش به رفتار انحرافی افزایش می‌یابد.(Hirschi, 1969:16) پاسخ‌گوی شماره ۴ (۴۲ ساله، سابقه سرقت) بیان کرد:

«وقتی آزاد شدم، هیچ‌کس منو تحویل نگرفت. حتی برادرام گفتن برو همون‌جا که بودی. حس کردم هیچ جای جامعه ندارم»

بخش عمده‌ای از پاسخ‌دهندگان اظهار داشتند که برچسب «سابقه‌دار» در تمام حوزه‌های زندگی آنان سایه انداخته است. این برچسب‌زنی نه‌تنها مانع دسترسی آنان به فرصت‌های شغلی و اجتماعی شده، بلکه موجب شده خود را همواره «مجرم» تلقی کنند. نظریه برچسب‌زنی بکِر (۱۹۶۳) دقیقاً بر همین چرخه تأکید دارد؛ جایی که جامعه با ایجاد هویت انحرافی، فرد را به سمت پذیرش نقش مجرمانه سوق می‌دهد .(Becker, 1963: 42) این موضوع در ایران، با فقدان سیاست‌های بازبرچسب‌زدایی و نهادهای بازپذیر اجتماعی، تشدید می‌شود.در مطالعه حسینی و احمدی (۱۳۹۹) نیز برچسب‌زنی به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر در بازگشت به جرم شناسایی شد. یافته‌های آن‌ها نشان داد که حتی مؤسسات خیریه یا بخش خصوصی نیز به‌سختی حاضر به پذیرش افراد دارای سابقه کیفری هستند (همان: ۹۲).

-فقر، بیکاری و نابرابری اجتماعی

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که فقر و بیکاری پس از آزادی از مهم‌ترین عوامل بازگشت به جرم است. ۶۷ درصد از افراد مصاحبه‌شونده بیان کردند که پس از آزادی نتوانسته‌اند شغلی پایدار یا درآمدی قانونی به‌دست آورند. نبود فرصت‌های برابر، سطح پایین تحصیلات، تبعیض ساختاری در بازار کار، و وضعیت اقتصادی کلی کشور، همه به عنوان موانع اشتغال و معیشت شرافتمندانه گزارش شده‌اند.نظریه فشار عمومی آگنیو (۲۰۰۶) تأکید می‌کند که در صورت وجود فشارهای ساختاری مانند فقر، در

نبود مسیرهای مشروع برای رسیدن به موفقیت، افراد احتمالاً به سمت انحراف کشیده می‌شوند .(Agnew, 2006: 73) این مسئله در مصاحبه با پاسخ‌گوی شماره ۷ (۳۸ ساله، سابقه سه بار سرقت) به‌وضوح منعکس شد:

«وقتی هیچ راهی برای کار نبود، باید یا گرسنگی می‌کشیدم یا دوباره می‌رفتم دنبال دزدی. جامعه ما راه سومی نمی‌ذاره»

پژوهش حاضر نشان داد که دست‌کم ۳۰ درصد زندانیان پس از آزادی، با بحران مسکن مواجه بوده‌اند و برخی در خوابگاه‌ها، پارک‌ها یا نزد آشنایان زندگی کرده‌اند. این وضعیت نه‌تنها امنیت روانی آنان را تهدید می‌کند، بلکه ارتباط با محیط‌های پرخطر را نیز تسهیل می‌نماید. در مطالعه Petersilia (2003) نیز مشخص شد که بی‌خانمانی پس از آزادی یکی از قوی‌ترین پیش‌بینی‌کننده‌های بازگشت به جرم در ایالات متحده است.

-بازگشت به محله‌های بزهکارخیز

اکثر زندانیان پس از آزادی به همان محله‌هایی بازگشته‌اند که پیش‌تر در آن‌ها مرتکب جرم شده‌اند. در این محله‌ها، الگوهای رفتاری مجرمانه، شبکه‌های انحرافی، و دسترسی به ابزارهای ارتکاب جرم همچنان وجود دارد. نظریه یادگیری اجتماعی آکرز (۱۹۹۸) در این زمینه توضیح می‌دهد که تکرار تماس با شبکه‌های مجرمانه، موجب تقویت و تداوم رفتار بزهکارانه می‌شود.مطالعه شفیعی و کریمی (۱۴۰۰) نیز نشان داد که زندانیان آزادشده در مناطق حاشیه‌ای شهر، که زیرساخت‌های اجتماعی ضعیف‌تری دارند، بیش از دیگران در معرض تکرار جرم هستند. این مسئله به‌ویژه برای افراد فاقد خانواده یا حمایت‌های محلی پررنگ‌تر است (همان:۷۲).

۵-تحلیل یافته‌ها

یافته‌های این پژوهش، بازگشت مجدد مجرمان به رفتار بزهکارانه را پدیده‌ای چندبعدی و پیچیده معرفی می‌کند که حاصل برهم‌کنش متغیرهای فردی، اجتماعی، ساختاری و نهادی است. در واقع، تکرار جرم نه صرفاً ناشی از ضعف اخلاقی یا انتخاب آگاهانه فرد، بلکه نتیجه منطقی شرایطی است که از بازگشت به جامعه جلوگیری کرده و مسیر تداوم بزهکاری را هموار می‌سازد. این بخش با تکیه بر مبانی نظری و مطالعات پیشین، به تفسیر و تحلیل یافته‌ها در چهار سطح اصلی می‌پردازد: فردی، اجتماعی، نهادی و نظری.یکی از محورهای کلیدی یافته‌ها، نقش مؤلفه‌های فردی مانند اعتیاد، اختلالات روانی، ضعف مهارت‌های زندگی و تجارب منفی دوران کودکی در تکرار بزهکاری بود. تحلیل این عوامل در چارچوب نظریه‌های روان‌شناسی جرم مانند نظریه شناختی–رفتاری آندروز و بونتا (۲۰۱۰)، روشن می‌سازد که بسیاری از افراد مرتکب جرم، فاقد ابزارهای شناختی و مهارتی برای حل مسالمت‌آمیز تعارض‌ها، مدیریت هیجانات یا تصمیم‌گیری در شرایط فشار هستند. نبود این ظرفیت‌ها، به‌ویژه در محیط‌های پرتنش پس از آزادی، آنان را مستعد بازگشت به بزهکاری می‌سازد.(Andrews & Bonta, 2010, p. 172) همچنین یافته‌ها تأیید می‌کند که الگوهای مجرمانه در بسیاری از موارد، از دوران کودکی و نوجوانی شکل می‌گیرند؛ واقعیتی که با نظریه مسیر زندگی مجرمانه سامپسون و لاوب (۲۰۰۳) همخوانی دارد. این نظریه تأکید می‌کند که اختلال در پیوندهای اولیه مانند خانواده، مدرسه و جامعه، می‌تواند مسیری بلندمدت برای انحراف فراهم آورد، مگر آن‌که در مراحل بعدی زندگی، پیوندهای جایگزین و حمایتی ایجاد شود.(Laub & Sampson, 2003, pp. 97–112) داده‌ها به‌روشنی نشان می‌دهد که مجرمان آزادشده پس از آزادی با شبکه‌ای از محرومیت‌های اجتماعی مواجه‌اند: از جمله طرد از سوی خانواده و جامعه، بیکاری، بی‌خانمانی، تبعیض در بازار کار، و عدم پذیرش اجتماعی. این محرومیت‌ها در مجموع، نوعی انزوای اجتماعی سیستماتیک ایجاد می‌کند که زمینه‌ساز تکرار جرم می‌شود. چنین شرایطی را می‌توان در پرتو نظریه فشار آگنیو (۱۹۹۲) تحلیل کرد که تأکید دارد، در غیاب فرصت‌های مشروع، فشارهای ساختاری فرد را به سمت راه‌حل‌های غیرقانونی سوق می‌دهد.(Agnew, 1992, p. 67) در این میان، برچسب‌زنی اجتماعی نقش بسیار مهمی دارد. مطابق نظریه برچسب‌زنی(Becker, 1963) ، وقتی فردی یک‌بار برچسب «مجرم» دریافت می‌کند، حتی در صورت تغییر رفتاری، جامعه او را به‌عنوان عنصری انحرافی تلقی می‌کند و امکان بازگشت اجتماعی او را محدود می‌سازد. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که بسیاری از افراد زندانی‌شده، پس از آزادی حتی از سوی اعضای خانواده خود طرد شده‌اند. در نتیجه، احساس تعلق به جامعه کاهش یافته و فرد بار دیگر به محیط‌ها و روابط مجرمانه قبلی بازمی‌گردد؛ چرخه‌ای که خود موجب تقویت هویت انحرافی و تکرار بزهکاری می‌شود.(Becker, 1963, p. 42) یافته‌های میدانی و مصاحبه‌ها نشان داد که نهادهای رسمی مانند زندان، بهزیستی، سازمان‌های کارآفرینی و حمایتی در ایران فاقد برنامه‌ریزی یکپارچه و هدفمند برای بازپروری زندانیان‌اند. بیشتر زندانیان آزادشده فاقد دسترسی به مشاوره، مهارت‌آموزی اثربخش یا خدمات روان‌درمانی بوده‌اند. این وضعیت مؤید دیدگاه پترسیلیا (۲۰۰۳) است که بر ناکارآمدی ساختارهای بازپروری در بسیاری از کشورها تأکید می‌کند و آن را یکی از عوامل اصلی عودت به جرم می‌داند.(Petersilia, 2003, p. 88) علاوه بر این، نبود هماهنگی نهادی و عدم وجود پایگاه داده مشترک میان نهادهای مربوط، سبب می‌شود که زندانی پس از آزادی عملاً از چرخه حمایتی خارج شود. در کشورهای پیشرفته،

بازگشت زندانی به جامعه با مداخله گروه‌های میانجی، خدمات پساجزایی، و مراکز توانمندسازی همراه است؛ در حالی‌که در ایران چنین نهادهایی یا وجود ندارند یا محدود و ناکارآمدند (زارعی و عباسی، ۱۴۰۲، ص. ۵۳).

۵-۱-تحلیل یافته‌ها در پرتو نظریه یادگیری اجتماعی

یکی دیگر از چارچوب‌های تبیینی مهم برای یافته‌ها، نظریه یادگیری اجتماعی آکرز است. بر اساس این نظریه، رفتارهای مجرمانه در تعاملات اجتماعی آموخته می‌شوند و در صورتی که پس از آزادی، فرد دوباره به شبکه‌های بزهکارانه بازگردد، احتمال تکرار رفتار مجرمانه افزایش می‌یابد.(Akers, 1998, p. 121) یافته‌های این پژوهش نشان داد که اکثر زندانیان پس از آزادی به همان محله یا شبکه دوستان پیشین خود بازمی‌گردند که پیش‌تر مشوق رفتار بزهکارانه بوده‌اند.در این شرایط، نبود حمایت‌های جایگزین (نظیر کارفرمایان مایل به پذیرش افراد سابقه‌دار، مراکز مشاوره اجتماعی یا جوامع دینی حامی بازاجتماعی‌سازی) به تداوم ارتباط با الگوهای انحرافی می‌انجامد. این نتیجه، با پژوهش‌هایی نظیر مطالعات ماتسودا (۱۹۸۸) و Warr (2002) همخوان است که نشان داده‌اند ساختارهای حمایتی پس از آزادی، نقش تعیین‌کننده‌ای در قطع چرخه انحراف ایفا می‌کنند. یافته‌ها همچنین نشان می‌دهد که در ایران، علاوه بر موانع ساختاری، عوامل فرهنگی و حقوقی نیز در بازگشت مجدد به جرم مؤثرند. نگاه منفی جامعه نسبت به افراد دارای سابقه کیفری، ضعف فرهنگ پذیرش و بازپروری، و حتی برخی قوانین محدودکننده مانند عدم امکان اشتغال در نهادهای دولتی یا شبه‌دولتی برای افراد سابقه‌دار، شرایط بازگشت به جامعه را دشوارتر می‌سازد. درحالی‌که در بسیاری از کشورها، با اجرای سیاست‌هایی مانند حذف سوابق کیفری پس از چند سال یا ارائه گواهی «اصلاح رفتاری»، امکان بازسازی هویت اجتماعی فراهم شده است.(Travis, 2005, p. 91) به‌طور کلی، یافته‌های این پژوهش گواه آن است که بازگشت مجدد به رفتار بزهکارانه نتیجه یک چرخه تقویت‌شونده اجتماعی و نهادی است: فرد با سابقه کیفری، پس از آزادی با طرد، محرومیت و فشار مواجه می‌شود؛ در غیاب حمایت اجتماعی، به روابط و محیط‌های مجرمانه بازمی‌گردد؛ رفتار انحرافی تکرار می‌شود؛ و مجدداً برچسب‌زنی، طرد و حبس رخ می‌دهد. گسستن این چرخه نیازمند مداخله‌ای چندسطحی است که هم عوامل فردی (مهارت‌آموزی، درمان روانی)، هم عوامل اجتماعی (پذیرش و حمایت جامعه)، و هم ساختارهای نهادی (بازپروری اثربخش، هماهنگی نهادها، قوانین حمایتی) را هدف قرار دهد.

۶-نتیجه‌گیری

بازگشت مجدد مجرمان به چرخه بزهکاری، یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام عدالت کیفری در ایران به‌شمار می‌رود. یافته‌های این پژوهش با نگاهی جامع‌نگر و چندلایه، نشان می‌دهد که عودت به جرم نتیجه تعامل پیچیده عوامل فردی، اجتماعی، اقتصادی و نهادی است. این پدیده نه یک «مسئله فردی» صرف، بلکه بازتابی از ساختارهای ناکارآمد اصلاحی، نابرابری‌های اجتماعی، سیاست‌های محدودکننده و فرهنگ طرد در جامعه است.در سطح فردی، پژوهش نشان داد که بسیاری از زندانیان آزادشده از مهارت‌های پایه زندگی، خودکنترلی، تصمیم‌گیری منطقی و مقابله با فشارهای روانی بی‌بهره‌اند. اعتیاد، اختلالات روانی، خشونت در دوران کودکی و تحصیلات پایین از عوامل کلیدی مستعدکننده تکرار جرم هستند. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان اظهار داشتند که نه پیش از زندان و نه در دوره حبس، آموزش یا درمان مؤثری برای مقابله با مشکلات روانی و رفتاری دریافت نکرده‌اند. در نبود مداخلات درمانی و بازپروری مناسب، این آسیب‌ها نه‌تنها اصلاح نمی‌شوند، بلکه در نتیجه تجربه حبس و حاشیه‌نشینی پس از آزادی تشدید می‌گردند.در سطح اجتماعی و محیطی، یافته‌ها آشکار ساخت که زندانیان آزادشده با انبوهی از موانع ساختاری و فرهنگی برای بازگشت به جامعه روبه‌رو هستند. از جمله این موانع می‌توان به بیکاری، فقر، بی‌خانمانی، تبعیض در خدمات اجتماعی، و طرد از سوی خانواده، جامعه و بازار کار اشاره کرد. بسیاری از آنان به دلیل برچسب «مجرم سابقه‌دار»، از ابتدایی‌ترین حقوق اجتماعی همچون اشتغال، مسکن یا حتی تعاملات انسانی عادی محروم‌اند. طرد اجتماعی در این معنا، همان‌گونه که نظریه برچسب‌زنی توضیح می‌دهد، نه‌تنها مانع اصلاح فرد می‌شود، بلکه باعث تقویت هویت انحرافی و درونی‌سازی نقش مجرمانه در او می‌گردد.(Becker, 1963) همچنین بازگشت به محیط‌های جرم‌خیز، که پیش از زندان نیز محل شکل‌گیری رفتارهای بزهکارانه بوده‌اند، یکی دیگر از عوامل تداوم بزهکاری است. افراد آزادشده که به دلیل فقدان حمایت، چاره‌ای جز بازگشت به محله‌های آسیب‌پذیر یا شبکه‌های مجرمانه ندارند، در عمل دوباره در معرض همان الگوهای رفتاری قرار می‌گیرند که پیش‌تر آن‌ها را به جرم سوق داده بود. نظریه یادگیری اجتماعی آکرز (۱۹۹۸) نیز بر این نکته تأکید دارد که رفتار بزهکارانه آموختنی است و تعاملات مستمر با گروه‌های منحرف، احتمال استمرار رفتار مجرمانه را افزایش می‌دهد.در سطح نهادی و سیاستی، ضعف نظام زندان و خدمات پس از آزادی به‌روشنی در این پژوهش منعکس شد. زندان در ایران عمدتاً نقش تنبیهی دارد و در عمل، کارکردهای بازپرورانه و بازاجتماعی‌ساز آن بسیار محدود و ناکارآمد است. آموزش‌های مهارتی ارائه‌شده در زندان اغلب با بازار کار واقعی تطابق ندارد، خدمات روان‌شناختی ناکافی است، و هیچ‌گونه پیگیری مستمر از وضعیت زندانی پس از آزادی انجام نمی‌شود. این در حالی

است که در کشورهای پیشرو، فرآیند بازپروری از همان ابتدای ورود فرد به زندان آغاز شده، و پس از آزادی نیز نهادهای پشتیبان متعدد از طریق برنامه‌های حمایتی، مشاوره‌ای، اشتغال‌محور و اجتماعی در کنار فرد قرار می‌گیرند (Petersilia, 2003; Travis, 2005). نبود یک نهاد مرکزی یا هماهنگ‌کننده برای بازاجتماعی‌سازی، یکی دیگر از مشکلات شناسایی‌شده در این پژوهش است. سازمان زندان‌ها، وزارت کار، بهزیستی، کمیته امداد، و نهادهای خیریه، هر یک بخشی از وظایف حمایتی را بر عهده دارند، اما این وظایف نه تنها هماهنگ نیستند، بلکه در بسیاری از موارد متوقف یا بدون پیگیری ادامه‌دار رها می‌شوند. نبود سیاست‌های هماهنگ، منسجم و مبتنی بر شواهد در حوزه بازپذیری اجتماعی، موجب می‌شود بسیاری از زندانیان آزادشده، عملاً از چرخه حمایت دولتی و غیردولتی خارج شده و تنها بمانند.از بعد حقوقی و فرهنگی نیز می‌توان به ضعف فرهنگ مدارا با خطاکاران سابق و خلأهای قانونی در زمینه بازتوانی آنان اشاره کرد. برای نمونه، برخی از قوانین استخدامی یا مقررات بانکی، بدون در نظر گرفتن شرایط اصلاح‌شدگان، امکان اشتغال یا دریافت خدمات را از افراد دارای سابقه کیفری سلب می‌کنند. این در حالی است که در بسیاری از نظام‌های حقوقی پیشرفته، پس از طی دوره‌ای مشخص و بر اساس ارزیابی‌های دقیق، سابقه کیفری افراد از سوابق رسمی حذف شده یا مشمول «بخشش اجتماعی» می‌گردد.بر این اساس، می‌توان گفت که چرخه بازگشت به جرم، محصول متقابل شکست نظام بازپروری، نابرابری اجتماعی و ناکامی در بازسازی هویت اجتماعی افراد است. این چرخه تنها زمانی گسسته می‌شود که مداخلاتی هم‌زمان و هماهنگ در سه سطح فرد، جامعه و نظام کیفری اعمال شود. چنین مداخلاتی باید چندبخشی، تخصصی، مستمر و مبتنی بر عدالت اجتماعی باشند.در پایان، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بدون تغییر رویکرد کل‌نگر نسبت به مسئله بازگشت به جرم، تلاش‌ها برای کاهش بزهکاری با شکست مواجه خواهد شد. تغییر از نگاه تنبیهی به نگاه اصلاحی و بازپذیر، اصلاح نظام زندان، تدوین سیاست‌های حمایتی پس از آزادی، تقویت آموزش مهارت‌های زندگی، ایجاد نهادهای بازپذیر اجتماعی، و ارتقاء سطح آگاهی عمومی از ضرورت حمایت از مجرمان اصلاح‌شده، از جمله گام‌های ضروری برای کاهش نرخ تکرار جرم در ایران است.

منابع

- بروجردی، م.، و کیانی، ن. (۱۴۰۰). بررسی نقش اختلالات روان‌شناختی در عودت به جرم .فصلنامه روان‌شناسی اجتماعی ایران، ۷(۲) ۴۵–۶۶.
- حسینی، ف.، و احمدی، س. (۱۳۹۹). بررسی جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر بازگشت مجدد زندانیان به زندان .فصلنامه مطالعات اجتماعی ایران، ۱۴(۲) ۸۹–۱۰۵.
- زارعی، ه.، و عباسی، ک. (۱۴۰۲). چالش‌های بازتوانی مجرمان آزادشده در ایران .پژوهش‌های علوم اجتماعی کاربردی، ۵(۱) ، ۴۵–۶۲.
- شفیعی، ن.، و کریمی، م. (۱۴۰۰). بررسی نقش ساختارهای حمایتی در کاهش بازگشت به جرم .فصلنامه سیاست‌گذاری کیفری، ۳(۳) ۵۷–۷۴.
- فتاحی، م.، و رمضانی، ب. (۱۴۰۱). بازگشت به جرم از منظر زندانیان آزادشده: مطالعه‌ای کیفی .پژوهش‌های کیفی در علوم اجتماعی، ۹(۳)، ۷۵–۹۰.
- Agnew, R. (1992). Foundation for a general strain theory of crime and delinquency. Criminology, 30(1), 47–88. https://doi.org/10.1111/j.1745-9125.1992.tb01093.x
- Agnew, R. (2006). Pressured into crime: An overview of general strain theory. Oxford University Press.
- Akers, R. L. (1998). Social learning and social structure: A general theory of crime and deviance. Northeastern University Press. Andrews, D. A., & Bonta, J. (2010). The psychology of criminal conduct (5th ed.). Routledge.
- Becker, H. S. (1963). Outsiders: Studies in the sociology of deviance. Free Press.
- Hirschi, T. (1969). Causes of delinquency. University of California Press.
- Laub, J. H., & Sampson, R. J. (2003). Shared beginnings, divergent lives: Delinquent boys to age 70. Harvard University Press.
- Matsueda, R. L. (1988). The current state of differential association theory. Crime and Delinquency, 34(3), 277–306. https://doi.org/10.1177/0011128788034003002
- Petersilia, J. (2003). When prisoners come home: Parole and prisoner reentry. Oxford University Press.
- Schur, E. M. (1971). Labeling deviant behavior: Its sociological implications. Harper & Row.
- Sutherland, E. H. (1947). Principles of criminology (4th ed.). Lippincott.
- Travis, J. (2005). But they all come back: Facing the challenges of prisoner reentry. Urban Institute Press.
- Warr, M. (2002). Companions in crime: The social aspects of criminal conduct. Cambridge University Press.